

کنش دینی در پدیدارشناسی دین ماکس شلر

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۷/۰۱

حمیدرضا عرفانی فر^۱

حسن قنبری^۲

چکیده

فلسفه دین ماکس شلر در واقع پدیدارشناسی ذات‌نگر دین است. محور مباحث او درباره دین مفهومی تحت عنوان «کنش دینی» است، که شلر آن را نوعی «دادگی» معرفی می‌کند، که در آن امر الوهی/قدسی داده می‌شود. او معتقد است «شخص» در کنش دینی با خدا ارتباط برقرار می‌کند، و تجربه این ارتباط منحصر به فرد و تحویل‌ناپذیر است. این کنش بدهتی دارد که متفاوت با بدهت مورد نظر در منطق است و از شهود پدیدارشناسانه مایه می‌گیرد. از نظر شلر، کنش دینی بُعدی بنیادین و ذاتی از ابعاد وجودی انسان است. او سه مشخصه ذاتی کنش دینی را برمی‌شمرد، که مختص به این کنش هستند، و عبارت‌اند از فراروی از جهان، پر شدن با امر الوهی، و لزوم پذیرش از جانب امر الوهی. به این منظور، ابتدا نگاهی به شناخت شهودی و نقش عاطفه در آن از نظر شلر می‌اندازیم. آنگاه پس از تبیین مفهوم کنش دینی و دادگی امر الوهی و مشخصات آن از نظر شلر، با بررسی و ارزیابی ویژگی‌های طرح‌شده کنش دینی، به چند اشکال می‌رسیم: ارتباط کنش دینی با «خدا» - به مفهوم ادیان ابراهیمی و غیرابراهیمی - وضوح ندارد؛ ویژگی فراروی از جهان نیز مستلزم پذیرش پیشینی «فراجهان» است؛ و روش شلر در تعیین بُعد بنیادی انسان با وظیفه پدیدارشناسی فاصله‌ای پرناسدنی دارد.

کلیدواژه‌ها

ماکس شلر، پدیدارشناسی، کنش دینی، مکاشفه، امر الوهی، دادگی

۱. دانشجوی دکتری فلسفه معاصر، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، قزوین، ایران. (نویسنده مسئول)
(hamidreza.erfanifar@gmail.com)

۲. دانشیار گروه فلسفه دین، دانشگاه تهران، پردیس فارابی، قم، ایران. (haghanbari@ut.ac.ir)

۱. مقدمه

ماکس شلر (۱۸۷۴-۱۹۲۸) اعتقاد وثیقی به پدیدارشناسی داشت و آن را یگانه راه تأمل بنیادین فلسفی می‌دانست. در مباحث مربوط به فلسفه دین، خصوصاً در ایران، نام او کمتر شنیده است، اما آثار او در پدیدارشناسی و پدیدارشناسی دین و تجربه دینی نقش مهمی داشته‌اند.

در سال ۱۹۲۱، شلر درباره امر سرمدی در انسان^۱ را منتشر کرد که در آن از چیستی الوهیت و اصیل بودن تجربه دینی بحث می‌کند. مقاله دوم این کتاب، با عنوان «مسائل دین»،^۲ درباره شناخت دینی است. او در این کتاب صریح و پر دامنه به بررسی تجربه و کنش دینی به صورت پدیدارشناسانه می‌پردازد و در اپوخه نکردن امر قدسی در پدیدارشناسی با هوسرل و هیدگر مخالفت می‌کند. شلر به تفکیک پدیدارشناسانه کنش دینی از ابژه آن دست می‌زند. ابژه کنش دینی خدا است، که از نظر شلر «خیر برین» و ارزشی عالی‌رتبه است. انسان می‌تواند در کنش دینی این ارزش و مرتبه آن را، که بالاترین مراتب است، تأیید کند. درک خدا از طریق کنش دینی امکان‌پذیر است، که در آن نه یک برهان، بلکه یک روش‌شناسی پدیدارشناسانه صورت می‌گیرد.

از نظر شلر امر دینی به چیز دیگری تحویل برده نمی‌شود. بنیادی‌ترین و قطعی‌ترین قلمرو زندگی انسان، که پایه نگرش او به حقیقت می‌شود، قلمرو دینی است. تحت این قلمرو است که شدت، وسعت و اهمیت دیگر حوزه‌های زیست انسانی تعیین می‌شود. انسان در ذات خود به قلمرو امور دینی نظر دارد؛ به همین دلیل است که از نظر شلر در صورت عدم تحقق عینی دین الوهی، بدل‌های آن جایش را پر می‌کنند، و افرادی که ترجیح می‌دهند در کنش دینی مشارکت نکنند، در واقع در یک وضعیت فریب‌خوردگی قرار گرفته‌اند. شلر قصد دارد، با نشان دادن بُعدی از وجود انسان که در آن جریان‌های الوهی و انسانی به هم آمیخته شده‌اند، امید به یک حیات جدید را برای انسان‌هایی زنده کند که خصوصاً بعد از دوران جنگ جهانی متحمل درد و رنج فراوان شده‌اند (Scheler 2017, 11).

میزان موفقیت شلر در رسیدن به هدف خود را پیگیری مباحث ایجادشده پیرامون فلسفه او روشن می‌کند. در این مقاله، با نگاهی به آرای شلر در باب شناخت شهودی و مشخصات آن، نظر او را درباره پدیدارشناسی دین و اهدافش توضیح می‌دهیم. شلر بر

نقش عاطفه در شناخت تأکید دارد و به شناخت شهودی بها می‌دهد. سپس به مهم‌ترین مؤلفه پدیدارشناسی دین شلر یعنی کنش دینی، مشخصات آن و نقش آن در شناخت خدا می‌پردازیم. پرسش اینجاست که از نظر شلر کنش دینی چگونه می‌تواند ارتباط خود را با امر الوهی تأیید کند؟ او نه تنها به اصل این ارتباط تأکید دارد، بلکه آن را راهی برای اثبات وجود خدا می‌داند. با توضیح این موارد، در پایان، ابعاد گوناگون کنش دینی را مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهیم.

۲. شناخت شهودی، توسعه بدهت و نقش عاطفه

شلر پدیدارشناسی را بر خلاف هوسرل نه یک روش، بلکه یک نگرش می‌داند. هوسرل چون همچنان در چهارچوب تفکر مدرن و عقلانیت جدید قرار داشت، بر روش بودن پدیدارشناسی تأکید می‌کرد؛ چون تفکر مدرن اقتضای روشی بودن دارد و تأسیس فلسفه همچون یک علم کلی تنها از طریق یک روش امکان‌پذیر است.

اما شلر تفکر مدرن را به خاطر محدود کردن عرصه تجربه مورد انتقاد قرار می‌دهد. در تفکر مدرن تجربه‌های حقیقی یا بدیهی حتماً باید به روش عقلانی و توسط منطق اثبات‌پذیر باشند؛ یعنی فقط صورت عقلانی بدهت در این تفکر بدیهی است (Scheler 2017, 108). از نظر شلر، پدیدارشناسی این تنگنا را می‌شکند و صورت‌های دیگر بدهت را، که از توجه و اعتبار ساقط شده‌اند، به تفکر فلسفی بازمی‌گرداند. بنابراین داوری در باب حقیقی یا صرفاً روان‌شناختی بودن امور یا عینی یا ذهنی بودن آنها باید به حالت تعلیق درآید. آن بدهت به بیرون رانده‌شده از دایره امور بدیهی، از نظر شلر، بدهتی است که در کنش دینی وجود دارد. تجربه دینی از طریق این بدهت و با وساطت برهان عقلی شناخته می‌شود (Scheler 2017, 154).

کنش دینی و مکاشفه در بیان شلر یکی هستند. از نظر او مکاشفه، در عام‌ترین معنایش، چیزی جز شیوه‌ای خاص از دادگی^۳ نیست و چنین حالتی عمیقاً با کنش دینی در ارتباط است. از این نظر، او تلاش دارد تا شناخت شهودی را به دامان فلسفه بازگرداند و با مکاشفه همچون تجربه‌ای معنادار برخورد کند که در پژوهش فلسفی شأنیت موضوع قرار گرفتن دارد. با رد دیدگاه آکویناسی، شلر رویکرد شهودی آگوستین را می‌پذیرد و به شهود بی‌واسطه توجه می‌کند که خود پدیدار را نشان می‌دهد (اشپیگلبرگ و شومان

۱۳۹۱، ۴۶۱). در عین حال شلر معتقد است که درک شهودی، هرچند رو به کامل شدن دارد، همواره نسبی است (Scheler 2017, 202).

شلر علاوه بر این که با توسعه دادن مفهوم بداهت بر شناخت شهودی تأکید می‌کند، نقش عاطفه را نیز در شناخت شهودی برجسته می‌سازد تا بتواند بداهت مورد نظرش را با کناره‌گیری از عقل صرف برقرار کند. مقاله اول کتاب درباره امر سرمدی در انسان به بحث از ماهیت فلسفه و مفروضات اخلاقی شناخت فلسفی می‌پردازد. فلسفه از نظر شلر کنش محبت‌آمیز سهیم شدن جان انسان در ذات تمامی اشیاء و امور است (Scheler 2017, 74).

شلر معتقد است کنشی که آگاهی از ساختار ذاتی جهان را نتیجه می‌دهد با تمام وجود افراد سروکار دارد، یعنی هم با ذهن و هم با اراده. بنابراین نگرشی اخلاقی به کل وجود یک شخص یک شرط لازم در فلسفه است (Scheler 2017, 101). بنابراین، با رد نظر آکویناس و کانت، شلر به آگوستین رو می‌کند و به نقش عاطفه در شناخت اهمیت می‌دهد. به نظر او، پایه و اساس شناخت محبت است و امر عقلانی به امر عاطفی وابسته است. این نوع نگاه ریشه در پدیدارشناسی از نظر شلر دارد، که در آن جهان به فاعل شناسا داده می‌شود، و تنها بعد از آن است که می‌تواند شناخته شود. انسان عاطفی و محبت‌ورز نسبت به جهان و هر آنچه دیگری است گشودگی دارد. از این نظرگاه، شلر برای شناخت پیش‌شرطی اخلاقی قائل است که تا آن پیش‌شرط یعنی محبت‌ورزی از جانب انسان ادا نشود، شناخت ناممکن خواهد بود (Scheler 2017, 88). شرط شناخت محبت‌ورزی است و غایت شناخت نیز امر الوهی (دیویس و استنبایک ۱۳۹۳، ۲۳).

شلر معتقد است کنش عاطفی نوعی تعالی اخلاقی ایجاد می‌کند که امکان شناخت قلمروی از وجود را که دغدغه فلسفه است فراهم می‌آورد. اجزای اصلی کنش عاطفی اینها هستند: (۱) شخصی با بُعدی روحی که به ارزش مطلق و وجود مطلق عشق می‌ورزد؛ (۲) این شخص رویکردی متواضعانه در پیش می‌گیرد؛ (۳) این شخص خود را در نوعی اعتدال نگاه می‌دارد. اگر اجزای این فعالیت حضور داشته باشند، نتیجه یک شناخت ضروری یا بینشی به قدر کافی شناخت‌آور خواهد بود (Scheler 2017, 96-97).

۳. توجه به ذات ابژه دینی و اهداف پدیدارشناسی دین

در مقدمهٔ چاپ دوم دربارهٔ امر سرمدی در *انسان*، شلر میان «پدیدارشناسی بازساز»^۴ و «پدیدارشناسی ذات‌نگر»^۵ در دین تمایز می‌نهد.^۶ پدیدارشناسی بازساز تنها محتوای یک تجربهٔ دینی را توصیف می‌کند و به همین علت نسبی است. پدیدارشناسی ذات‌نگر به ذات ابژه دینی توجه دارد. در این نوع پدیدارشناسی نسبت ذات دین با پدیدارهای دینی بررسی می‌شود (Scheler 2017, 19). بنابراین در این پدیدارشناسی دو کار صورت می‌گیرد: ابتدا محتوای تجربهٔ دینی، که بخشی از پدیدارهای دینی است، بررسی می‌شود؛ سپس، به منظور کشف ماهیت و ذات دین، ارتباط پدیدارها با یکدیگر و با دین مورد بررسی قرار می‌گیرد (خاتمی ۱۳۸۸). «پدیدارشناسی ذات‌نگر دین» شیوهٔ داده‌شدن تجربهٔ دینی را به صورت پدیدارشناسانه توصیف می‌کند و سپس تعمیم می‌دهد. شلر در این رویکرد از رودلف اتو تأثیر پذیرفته است (کوستنباوم ۱۳۹۴).

هدف پدیدارشناسی دین از نظر شلر فهم سرشت غایی الوهیت و تجلیات آن در انسان و جهان است. دین در پدیدارشناسی دین از طریق بررسی کنش دینی تحلیل می‌شود. شلر برای پدیدارشناسی ذات‌نگر دین سه مقصود را بر می‌شمرد: (۱) تحلیل صفات ذاتی خدا (هستی‌شناسی ذات‌نگر وجود الوهی)؛ (۲) بررسی حالات ظهور خدا (نظریه برای صورت‌های کنش دینی و مکاشفه که در آن امر الوهی خود را برای انسان آشکار می‌کند)؛ (۳) بررسی کنش‌های دینی که در آنها خدا ظاهر می‌شود (Scheler 2017, 161). شلر با محور قرار دادن کنش دینی سعی دارد این اهداف را در پدیدارشناسی خود از دین به نتیجه برساند. به همین منظور به بررسی جزئی‌تر ابعاد کنش دینی از نظر او می‌پردازیم.

۴. ویژگی‌های کنش دینی

شلر سه ویژگی اساسی برای کنش دینی بیان می‌کند که از طریق آنها می‌توان کنش دینی را از دیگر کنش‌ها بازشناخت:

۱-۴. کنش دینی در قصدیت خود، از جهان، در تمامیت خودش، فراروی می‌کند.

قصدیت^۷ در کنش دینی همانا فراروی از جهان است. این فراروی نیز از تمامیت جهان است، نه فقط از دنیای واقعی که شامل همه اشیاء و اشخاص است، بلکه حتی از خود شخص دینی و بلکه از هر دنیای ممکن. البته معنای این عبارت این نیست که کنش دینی تعلق به این جهان ندارد؛ حتی ممکن است امر الوهی در یک ابژه این‌جهانی و متناهی مانند یک شخص یا یک شمایل تجربه شود. مقصود این است که آنچه در کنش دینی داده می‌شود همیشه چیزی فراتر از این جهان، نامتناهی و مطلق است (Scheler 2017, 251-250).

۲-۴. تنها امر الوهی قصد کنش دینی را پر می‌کند.

یک عین یا معنا آن قصدیت فرارونده از جهان را پر می‌کند.^۸ این عین امری الوهی است که به مثابه یک واقعیت از-جهان-فرارونده درک می‌شود. ویژگی دوم پیرو ویژگی نخست است. در کنش دینی ما خودمان را هدایت‌شده به سوی چیزی می‌یابیم که جایش با هیچ امر محدودی پر نمی‌شود. اما شایسته عشق است، زیرا عشق دینی ذات همه امور را استعلا می‌بخشد. ما در کنش دینی در جستجوی سعادت هستیم، در حالی که کاملاً آگاهیم که هیچ پیشرفت بشری‌ای، هیچ جامعه‌کاملی و هیچ نوع افزایشی در علل درونی و بیرونی شادی نمی‌تواند چنین سعادت را برایمان به ارمغان آورد. در کنش دینی نیز امید چیزی را داریم که برایمان تصورناشدنی است (Scheler 2017, 253-251).

شکل کنش دینی را ذاتاً در ارتباط با خداوند می‌بیند. کنش‌های غیردینی این ارتباط را ارضاء نمی‌کنند. از سوی دیگر، اگر کنشی فاقد این ارتباط باشد، نمی‌توان آن را کنش دینی نام نهاد. کنش‌هایی که غایت محتوایی آنها انسانیت، وطن‌پرستی یا خویش‌نوازی باشد، کنش دینی نیستند، مگر این که در یک فرآیند و با سپری شدن زمان به سوی خداوند هدایت شوند (Scheler 2017, 246). البته منظور این نیست که هیچ‌گاه به خطا نمی‌افتیم و به اشتباه ابژه‌ای متناهی را نامتناهی نمی‌پنداریم، چنان که در بت‌پرستی رخ می‌دهد. آنچه در کنش دینی تمنا می‌شود دقیقاً چیزی است که علی‌الاصول نمی‌توان آن را در این جهان تجربه کرد.

از نظر شلر، انسان‌ها زندگی خود را با چیزهایی پر می‌کنند که از پیش به آنها باور دارند. بنابراین پرسش اینجاست که آیا شخص شیء بسنده خود را که اساساً به همبستگی با آن متعلق است پیدا کرده است یا این که شیء دیگری را به عنوان یک شیء مقدس، امر الوهی و خیر مطلق در نظر گرفته است. این کار دوم با موضوع کنش دینی در تضاد است، زیرا به محدوده خیر پایان‌پذیر و مشروط متعلق است (Scheler 2017, 267).

۳-۴. تنها با پذیرفته شدن از جانب امر الوهی، قصد کنش دینی پر می‌شود.

کنش دینی به ناگزیر بر مکاشفه متکی است، چون نمی‌تواند «چیزی که پیش از یک کنش انسانی به عنوان یک اندیشه، تصور یا شهود انسانی وجود دارد» را بسازد. این کنش فقط به واسطه پذیرفته شدن از جانب وجودی دارای سرشت الوهی پر می‌شود. کنش دینی کنش سوبرکتیو نیست. این کنش پیشاپیش پاسخی است به آنچه داده شده است، یعنی پاسخی به امر الوهی. کنش دینی از تمام کنش‌های شناختی دیگر، حتی از آنهایی که تفکرات متافیزیکی دارند، متمایز است. این کنش نیاز به یک پاسخ متقابل از ابژه به سمتی که کنش از آن هدایت شده است دارد (Scheler 2017, 253-254).

در تحلیل دقیق شلر از کنش دینی، دو نکته قابل توجه وجود دارد: نخست این که کنش دینی یک کنش «منحصربه‌فرد»^۹ و تحویل‌ناپذیر به هر چیز دیگری، مانند امر اجتماعی یا زیبایی‌شناسانه، است؛ دوم این که کنش دینی بُعدی بنیادین از وجود انسان است.

کنش‌های دینی امیال یا نیازهای صرف نیستند، به سبب ارتباط با چیزی که یکسره با اشیای تجربی، که معمولاً امیال و نیازهای ما به سمت آنها هدایت می‌شوند، متفاوت است. همچنین کنش دینی از ترکیب دیگر انواع کنش‌های قصدی مانند کنش‌های اخلاقی، زیبایی‌شناسانه یا منطقی تشکیل نشده است. شلر تأکید می‌کند که کنش دینی را نباید صرفاً نوعی صورت شناخت تصور کرد که می‌تواند عرصه تجربه خود را با دیگر صورت‌ها سهیم شود، بلکه از لحاظ محتوای مادی کاملاً متفاوت با دیگر صورت‌ها است. این تجربه پدیداری خاص خود را دارد که از دسترس دیگر تجربه‌ها خارج است، همان گونه که صوت برای حس بینایی و رنگ برای حس شنوایی غیرقابل دسترس است. شلر روشن می‌سازد که این هدایت ذهن به سوی یک واقعیت فراطبیعی، ذاتاً و بدون توجه به تمام

مؤلفه‌هایی که انسان‌ها در طول تاریخ برای یک امر واقعی پذیرفته‌اند، با واقعیت تجربی و طبیعی تفاوت دارد.

این یکی از اصول اولیه پدیدارشناسی است که برای هر شیء در تجربه باید یک کنش مناسب وجود داشته باشد و بالعکس، درست همان طور که صداها فقط شنیده می‌شوند و بوئیده نمی‌شوند، و ماهیت‌ها به عقل در می‌آیند نه به حس. پدیدارشناسان برای اشاره به چیزی که در کنشی معین تجربه می‌شود از اصطلاح «دادگی» استفاده می‌کنند. کنش قصدی و دادگی همبستگی عینی دارند. شخص قصد می‌کند و شیء یا معنا داده می‌شود. بنابراین به طور کلی تجربه یک عملکرد همبستگی معنادار میان کنش و شیء است. شلر این طور می‌گوید که این اصل همان طور که درباره دیگر آگاهی‌ها به کار می‌رود درباره آگاهی نسبت به خدا به کار نمی‌رود. او معتقد است در کنش دینی امر الوهی به شیوه‌ای خاص به شخص داده می‌شود. این شیوه با دادگی ابژه‌های محسوس و معقول متفاوت است. کنش دینی یک «نظم درونی» مستقل را شکل می‌دهد که نمی‌تواند از علیت روانی-تجربی به دست آید. کنش دینی دلالت و قانونمندی خاص خود را دارد (Scheler 2017, 248). بنابراین آنچه در نظر او کنش دینی است یک شهود منحصر به فرد از تجربه آگاهانه و شیوه‌ای متمایز از دیگر شیوه‌ها است، هم به لحاظ ماهیت ذاتی و هم به لحاظ روشی که شیء در آن داده می‌شود. بنابراین کنش دینی ساختار غیرقابل تحویلی دارد و یک کیفیت معنوی ویژه دارد که به هیچ پدیدار دیگری تحول برده نمی‌شود. این کنش تنها از طریق تبیین کردن نوع ابژه‌های «داده‌شده در کنش»^{۱۰} می‌تواند توضیح داده شود. این ابژه‌ها الوهی هستند و امر الوهی همواره به صورت مطلق و مقدس داده می‌شود (Stegmüller 2012, 118-119).

ویژگی دوم کنش دینی بنیادین بودن آن برای انسان است. انسان تنها گسترش جسمی نیروهای طبیعی اولیه نیست. از نظر شلر، در ژرفای وجود انسان انگیزه‌ای بنیادین اما غالباً نادیده گرفته شده وجود دارد که پنهان ولی کنشگر است. این انگیزه انسان را به امری متعالی، فراسوی خود انسان و همه چیزهای محدود، یعنی به الوهیت، رهنمون می‌شود (Scheler 2017, 107). شلر انسان را موجودی مستقل و دارای آزادی و خودمختاری در عمل می‌داند. امر غیرطبیعی و نامتناهی به شکلی مستقیم با این خصوصیات در ارتباط است (Scheler 2017, 195). از این روست که کنش دینی

مفهومی مهم نه تنها در فلسفه دین شلر بلکه عمده‌تر از آن در فلسفه «شخص»^{۱۱} اوست. شلر معتقد است که کنش دینی نه تنها مربوط به ارتباط ما با خداست، بلکه در حقیقت روشی است که به وسیله آن می‌توانیم اشخاص دیگر را به مثابه انسانی یا الهی بیابیم. دلیل این امر به مفهوم شخص در اندیشه او برمی‌گردد. بُعد اصلی برساننده شخص روح است. شلر در مقدمه درباره امر سرمدی در انسان اشاره می‌کند که یک شخص بدون جنبه روحی‌اش واقعاً شخص نیست. او می‌گوید یک شخص چیزی بیشتر از «بدن متحرک» هابزی یا ایده ماشین مکانیکی است. این بخش متعالی که از انسان جدایی‌ناپذیر است انسان را انسان می‌کند و در سرمدیت او نقش دارد (Scheler 2017, 11).

شلر قصد دارد نشان دهد که عنصر روحی خاصی در شخص انسان وجود دارد که او را به سمت خدا به مثابه والاترین ارزش یا خیر برین هدایت می‌کند. علاوه بر این، او استدلال می‌کند که خدا توهمی جعل شده نیست، چون انسان‌ها ارزش‌ها را نمی‌سازند، بلکه کشفشان می‌کنند و سپس «متواضعانه» به آنها رضایت می‌دهند. ارزش‌گذاری به کلی جدا از اندیشه و خواست آدمی است و در نتیجه از همه کنش‌های انسان پیشی می‌گیرد. شخصی که متضمن کنش دینی است، به جای ساختن ارزش، یک سلسله‌مراتب از ارزش‌ها را کشف می‌کند و خداوند را در رأس آن جای می‌دهد. او در این باره می‌گوید:

آنچه در کنش دینی است صرفاً به کمال رساندن تمام خوبی‌های واقعی یا ممکنه که ما در تجربه خود می‌یابیم نیست. اگر وجودهای متناهی قادر به پر کردن کنش دینی نیستند، به خاطر داشتن یک ویژگی ثانی نیست، بلکه به خاطر ذات «متناهی بودن» است. هم ذهن و هم دل ما، هم سرشت و هم اراده ما، در کنش دینی خود را به سوی چیزی سوق می‌دهند که هم خود ارزش است و هم دارای ارزش است، چیزی که به نحو پیشینی در روح ما شناور است و بر خلاف تمام تجربیات ممکن این جهانی است، چیزی «به کلی دیگر»^{۱۲} یا «ذاتاً غیرقابل مقایسه»^{۱۳} که پیش از این هیچ عقلی آن را فراچنگ نیاورده است.

(Scheler 2017, 253)

فرد فرد انسان‌ها قصد امر الوهی یا امر مطلق را به فعل درمی‌آورند و همواره پیشاپیش در حال پاسخ‌گویی به دادگی امر مطلق هستند. ذات انسان به خدا گرایش دارد، اما نه این که از این سخن به اینجا برسیم که همه به خدا اعتقاد دارند، بلکه همه انسان‌ها در قصد دینی قصد امر مطلق می‌کنند. وجود خدا ناباوری ادعای شلر را ابطال نمی‌کند. خدا ناباوری در واقع انکار وجود خداست و همین انکار اثبات می‌کند که حتی خدا ناباور هم کنش دینی

دارد. چون انکار خدا هم در زمینه کنش دینی معنا دارد. خدا ناباور قصد امر الوهی را می‌پذیرد، اما آن را بدون جواب می‌داند. ندانم‌گو نیز این پاسخ را امر ممکن می‌داند که به آن دست نیافته است. از نظر شلر کنش دینی یا فرد را به خدا مؤمن می‌کند یا به یک بت. در واقع یک بت ابژه‌ای متناهی است که به جای موجودی مطلق و نامتناهی قرار می‌گیرد. از نظر شلر یک خدا ناباور در واقع مؤمن به ناخدایی و عدم وجود امر مطلق است و این کنش همچنان کنشی دینی است. انسان همواره قصد امر مطلق را دارد، اما آنچه این قصد را پر می‌کند متفاوت است، یعنی انسان به شکلی پیشینی چیزی را به منزله خدا تلقی می‌کند که حتی ممکن است امری متناهی مانند قدرت، ثروت یا شهرت باشد. در این دیدگاه می‌توان گفت بت‌پرستی نشانه‌ای از کنش دینی انسانی است که در ذات خود روی به امر مطلق یا خدا دارد (دیویس و استنباک ۱۳۹۳، ۵۴).

۵. کنش دینی در شناخت خدا و صفات او

شلر سه نوع شناخت خدا را از هم تفکیک می‌کند: شناخت عقلانی-متافیزیکی،^{۱۴} شناخت طبیعی،^{۱۵} شناخت ایجابی.^{۱۶} شناخت عقلانی-متافیزیکی خدا به مراجع معین دینی همچون همچون ادیان تاریخی تکیه نمی‌کند، در نتیجه محدود به چند اصل خاص می‌شود. شناخت عقلانی-متافیزیکی عالم را بر پایه تقسیم به وجود مطلق^{۱۷} و وجود نسبی^{۱۸} تفسیر می‌کند و وجود نسبی را وابسته به وجود مطلق می‌یابد. محتوای وجود مطلق، علت‌العلل باشد یا واجب‌الوجود، شخص باشد یا غیرشخص، خیر برین باشد یا چیزی دیگر، به طور کامل از دسترس این نوع شناخت خارج است. شناختی که به صورت عقلانی در محدوده الهیات طبیعی قابل حصول است به نظریه‌های سنتی مدرسی شباهت دارد و از بحث شلر دور است. در مقابل، شناخت طبیعی و شناخت ایجابی تنها از طریق «کنش دینی»^{۱۹} حاصل می‌شوند، البته با هم در عام و خاص بودن تفاوت دارند (Scheler 2017, 254). در دین طبیعی کنش دینی عمومی است و همه انسان‌ها در طبیعت، که مخلوق خداست، او را ادراک می‌کنند. اما در دین ایجابی کنشی خاص صورت می‌گیرد و تجربه‌ای شخصی می‌آفریند که در آن خدا به شیوه مختص به آن شخص خود را آشکار می‌کند (Stegmüller 2012, 118-119).

کنش دینی برای شلر راهی برای اثبات وجود خدا نیز هست. ویژگی سوم کنش دینی بحث جدیدی بود که شلر به پدیدارشناسی تجربه دینی وارد کرد. ادعای او آن بود که برای ممکن شدن کنش دینی امر الوهی باید در تجربه داده شود. پرسشی که خاصه در سیاق جهان‌بینی مدرن مطرح می‌شود این است که از کجا بدانیم این تجربه خیالی یا صرفاً ذهنی نیست؟ شلر می‌پذیرد که برای اثبات استنتاجی یا عقلانی این که چنین تجربه‌ای به راستی واقعی است یا امر الوهی واقعاً وجود دارد هیچ راهی نداریم. کنش دینی با استانداردهای علوم تجربی اثبات‌پذیر نیست، اما دادگی امر الوهی خودش برهان وجود آن است. شلر می‌گوید شیء داده‌شده بی‌نهایت غنی‌تر از بخشی از آن است که مطابق تجربه‌های حسی است. تنها گزاره‌هایی که «درباره» امر واقع^{۲۰} هستند اثبات‌پذیرند؛ تنها امر حقیقی^{۲۱} اثبات‌پذیر است. چیزی که خودش واقعی است نیازی به اثبات ندارد، زیرا ما از طریق روش پدیدارشناختی به نحو پیشینی می‌دانیم که یک واقعیت زمینه همه پدیدارها است و واقعیت‌های متفاوت اساساً زمینه پدیدارهای متفاوت هستند (Scheler 2017, 256-258).

دانشمندان علوم تجربی تعصب دینی را به قلمرو توهمات منتسب کردند که هیچ پایه اثبات‌پذیری برای آنچه واقعیت‌های برون‌ذهنی نامیده می‌شود ندارند. روان‌شناسان گفتند ذهن جوهر «خدا» را ایجاد می‌کند، چرا که هیچ اثر تجربی وجود ندارد که بتواند وجود چنین خدایی را اثبات کند. اما به عقیده شلر این ساخت‌وساز ذهنی اساساً ممکن نیست، زیرا قدرت ساخت‌وساز ذهن انسان با ارجاع به یک عین در تناسب با وسعت ارتباطی است که وجود آن عین با آگاهی انسانی دارد. در مورد وجود متعالی هیچ راهی برای ذهن برای ساختن چنین مفهومی وجود ندارد. ذهن قدرت انجام این کار را ندارد. بنابراین ذهن خدا را با کنش آشکارسازی (تجلی) (Aufweis) یا افشا می‌یابد یا کشف می‌کند (Scheler 2017, 259-260). واژه آلمانی Aufweis نوعی اشاره کردن به چیزی یا نشان از چیزی دادن است. شلر معتقد است امر الوهی خود را به شیوه‌ای آشکار می‌کند که اساساً اثبات وجودش را از طریق عقلانی ناممکن می‌کند. وجود امر الوهی در ضمن تجربه امر الوهی داده می‌شود. بدون تجربه دینی اثبات وجود خدا ممکن نیست (دیویس و استنباک ۱۳۹۳، ۵۲-۵۳). این معنا تنها با مفهومی که شلر از خداوند به مثابه والاترین

ارزش به دست می‌دهد می‌تواند معقول شود. در نهایت ذهن با قاطعیت می‌پذیرد که چنین ارزشی را به عنوان خدا بپذیرد، یعنی خدایی که کشف شده است (Arp 2000).

تجربه‌هایی که در آنها ذات الوهی بر شخص دیندار متجلی می‌شود دو عمل انفعالی هستند که ربط وثیقی به یکدیگر نیز دارند: تجربه هیچ بودن یا نیستی شخصی و تجربه مخلوق او بودن. موجودی نسبی و وابسته نظیر انسان تجربه‌های خاص و خصلت‌نمایی دارد که وضعیت ذاتی او را مبنی بر این که معلول قدرتی به جز خویش است بر او آشکار می‌سازد. بنا بر تفسیر شلر، این تجربه‌ها ما را یک‌راست به آگاهی از موجود مطلق بازمی‌گردانند که سرچشمه این تجربه است.

او بر این باور بود که از بررسی پاره‌ای کنش‌های دینی، که به عقیده او با همه کنش‌های شخصی دیگر تفاوت دارند، می‌توان دلیل دیگری در تأیید این دریافت‌ها به دست آورد. او میان دو دسته از این کنش‌ها تمیز نهاد: کنش‌هایی که ناظر به خویشتن است، مانند تأمل در خویش و توبه؛ کنش‌هایی که ناظر به غیر است، مانند استغاثه، شکر، ستایش، تقدیس و اطاعت. مشخصه این کنش‌های دینی این واقعیت است که درست به حسب ذاتشان چنان‌اند که نمی‌توان با هیچ ابژه‌ای از ابژه‌های متناهی تجربه آنها را پر کرد. در عین حال این تجربه‌ها ریشه‌های عمیقی در خود طبیعت بشر دارند.

شلر معتقد است تنها موجودی واقعی که صفات ذاتی خدا را دارا باشد می‌تواند علت‌گرایش انسان به خدا باشد. این بیان به برهان وجودی دکارت شباهت پیدا می‌کند که در آن علت تصور موجود کاملی به نام خدا فقط موجود کاملی به نام خدا می‌تواند باشد. اما شلر ادعای خود را برهان به معنای معمول آن نمی‌داند. منظور او نوعی آشکارگی است که همه اشخاص می‌توانند با پی گرفتن اشاره‌ها چیزی که به آن اشاره می‌شود را بی‌واسطه ادراک کنند (اشپیگلبرگ و شومان ۱۳۹۱، ۴۶۲).

صفات ذاتی خدا چنان‌که از کنش دینی بر می‌آید از این قرار است: مطلق بودن، برتری نسبت به ماسوای خویش، فاعلیت کلی و قدوس بودن. شاید بتوان صفت اول امر الوهی یعنی مطلق بودن را تا حدودی به وسیله شناخت عقلی تبیین کرد، اما صفت مقدس بودن جز از طریق کنش دینی فهمیده نمی‌شود. مطلق بودن وصفی است که مسلماً تضمین‌کننده وجود بالفعل نیست، اما دلالت ضمنی بر استغنائی کامل دارد. قدوس بودن نیز وصفی است که کمال الهی را بر حسب ارزش‌های آن توصیف می‌کند (اشپیگلبرگ و

شومان ۱۳۹۱، ۶۶۲). شلر معتقد است صفات دیگر خداوند، مانند روح، علم، اراده و عشق داشتن، پس از این دو صفت به روش تمثیل^{۲۲} از وجود الوهی که در کنش دینی درک شده است شناخته می‌شوند. مطابق نظریهٔ مدرسی این امکان وجود دارد که در متافیزیک صفات خداوند با به‌کارگیری عقل محض شناخته شوند، اما شلر معتقد است این شناخت در نهایت بر کنش دینی استوار است. تنها با داده‌شدن وجود الوهی در کنش دینی به عنوان امر مطلق و مقدس می‌توان از طریق تمثیل صفات دیگر را بر این وجود اطلاق کرد. با این حال، از نقطه نظر فردی که متضمن کنش دینی است چنین توصیفاتی چیزی بر غنای محتوا نمی‌افزایند، زیرا این صفات بر جنبه‌هایی تأکید دارند که پیش از این در کنش دینی دریافت و درک شده‌اند.

۶. نقد و ارزیابی آرای شلر

بر اساس مباحثی که تا اینجا مطرح شد می‌توان برخی از ادعاهای شلر در مورد پدیدارشناسی دین و کنش دینی را مورد بررسی و ارزیابی قرار داد.

۶-۱. ارزیابی ارتباط کنش دینی با خدا

چنان که گفته شد، شلر پدیدارشناسی دین را به سه بخش تقسیم می‌کند که بخش دوم آن نظریه برای صورت‌های مکاشفه‌ای است که در آن امر الوهی خود را برای انسان آشکار می‌کند. اما بسیار تردیدآمیز است که نظریه‌ای دربارهٔ مکاشفهٔ خداوند برای انسان بتواند پدیدارشناسانه باشد. چنان که فان در لیو می‌گوید، مکاشفه یک پدیدار نیست، آنچه پدیدار است، پاسخ انسان به مکاشفه است (Leeuw 1963). همین سخن می‌تواند دربارهٔ بخش اول پدیدارشناسی دین شلر یعنی هستی‌شناسی ذات‌نگر امر الوهی نیز گفته شود. اگر به تفکیک نوئسیس و نوئما^{۲۳} در پدیدارشناسی هوسرل نظر کنیم، متوجه غفلت شلر می‌شویم. نوئسیس به محتوای واقعی تجربه ارجاع دارد، یعنی معنای قصدی‌ای که به سمت یک ابژه به شیوه‌ای متعین و با ویژگی ثابت گزاره‌ای جهت یافته است، در حالی که نوئما به محتوای قصدی تجربه ارجاع دارد، یعنی همبستهٔ عینی آن، یعنی ابژهٔ قصدی آن گونه که قصد شده است (Husserl 2012). پدیدارشناسی باید کنش‌های دینی را در هر دو جنبهٔ نوئتیکی و نوئماتیک بررسی کند. خدا یا امر قدسی قبل از اپوخهٔ پدیدارشناسانه به عنوان

یک همبسته نوئماتیک ظاهر می‌شود، یعنی به عنوان یک ابژه قصدی آن گونه که قصد شده است. پدیدارشناس در وهله اول آن را با قصد دینی در نظر می‌گیرد. برای مثال، این پرسش که خداوند وجود دارد، برای این پدیدارشناس دغدغه نیست. آنچه برای او مهم است این است که برای شخص دیندار، که وجود مقدس برایش یک واقعیت موجود و مقدس است، کنش‌های دینی کدام‌اند؟ او با معنای وجود خدا مرتبط است، نه با وجود واقعی او که در پرانتز قرار گرفته است (Mohanty 1986, 33). مدعا و توضیح شلر در این باره چالش‌های زیادی به همراه دارد.

شلر ارتباط با خداوند را یک ویژگی اساسی همه کنش‌های دینی می‌داند و معتقد است کنش‌ها تنها در صورتی که مرتبط با خداوند باشند یا طی یک فرآیند به سوی خداوند هدایت شوند می‌توانند دینی باشند (Scheler 2017, 246). اما این معنا در فلسفه دین در مورد یک کنش یا یک تجربه دینی پذیرفتنی نیست، چرا که شلر در تبیین مفهوم مورد نظر خود از «خداوند» خدای ادیان ابراهیمی را در نظر دارد، یعنی خدای یگانه عالم مطلق، قادر مطلق و خیر مطلق، در حالی که وقتی از این دریافت مضیق که شلر برای تبیین کنش دینی بیان کرده است فاصله بگیریم و ادیانی را در نظر آوریم که خداوند را به معنای خدای ادیان ابراهیمی قبول ندارند، دچار اشکال می‌شویم. در سنت‌های دینی همچون بودیسم و برخی فرقه‌های مذهبی هندو، تجربه‌های دینی به سوی خدا چنان نیستند که در سنت مسیحی-یهودی فهمیده می‌شود، بلکه به سوی خود (Ātman) یا به سوی هیچ (Śūnyatā) هستند (Mohanty 1986, 35).

البته می‌توان در پاسخ گفت در این ادیان «خود» یا «هیچ» به مثابه خداوند در ادیان ابراهیمی عمل می‌کنند. اما این توصیف نادرست است، چون تفاوت میان صفات، ویژگی‌ها و ابعاد «خود» یا «هیچ» در این ادیان و «خدا» در ادیان ابراهیمی به قدری است که نمی‌توان اثبات کرد که همه در تجربه و کنش دینی نقش همسانی ایفا می‌کنند. حتی اگر این نقش همسان را نیز بپذیریم، باز هم اشکال مرتفع نمی‌شود؛ زیرا در این صورت می‌توان بیان شلر را به این شکل مبدل کرد که هر آنچه یک کنش دینی به سوی آن متمایل می‌شود خداوند است. پس مقصود یک کنش دینی هر چه باشد، می‌تواند در نهایت برای آن کنش تبدیل به خداوند شود. در این صورت نظریه شلر چیزی در مورد دینی بودن کنش دینی ارائه نکرده است.

از سوی دیگر، شلر می‌گوید کنش‌هایی با محتوای انسانیت، وطن‌پرستی یا خویشتن خویش، اگر طی یک فرآیند و با سپری شدن زمان به سوی خداوند هدایت شوند، کنش‌هایی دینی هستند. در این کنش‌ها انسانیت، وطن‌پرستی یا خویشتن خویش در طول خداوند قرار گرفته‌اند و تنها بستر و زمینه مساعد را فراهم می‌کنند. آنچه مد نظر شلر است خدای ادیان ابراهیمی است و با این تصور بخشی از کنش‌هایی که توسط پیروان برخی ادیان جهان دینی تصور می‌شوند از دایره بحث شلر بیرون می‌مانند. اشکال شلر در این زمینه از در نظر گرفتن صورت‌های گوناگون پدیدارهای دینی نشئت می‌گیرد. رودلف اتو، فان در لیو و میرچا الیاده مفهوم امر قدسی، قدرت و امر مقدس را هسته مطالعه دینی خود قرار دادند. آنها هم از دامنه وسیع پدیدارهای دینی خارج از سنت یهودی-مسیحی آگاه بودند و هم آنها را در کار خود در نظر گرفتند.

از سوی دیگر یک کنش دینی نیز مانند همه کنش‌های دیگر با ابژه خود مشخص می‌شود. اما خدا فقط ابژه یک کنش دینی به معنایی که شلر مطرح می‌کند نیست. برای مثال، یک متافیزیک‌دان تلاش می‌کند خدا را اثبات کند؛ خدا به وضوح ابژه کنش اوست؛ در حالی که کنش او یک کنش دینی به معنایی که شلر مراد می‌کند نیست.

۲-۶. ارزیابی فراروی کنش دینی از جهان

شلر به «دنیای دیگر» در دیدگاه دینی تأکید فراوان دارد و در ارائه ویژگی‌های آن با محدودیت روبرو است. می‌توان گفت همه تجاربی که قصد فراروی از جهان دارند صرفاً دینی نیستند. هیدگر بر حالت‌های هستی‌شناسانه خاصی مانند پروا^{۲۴} و تشویش^{۲۵} تأکید دارد که هیچ ابژه مشخصی ندارند که به سمت آن هدایت شوند. چنین کنش‌هایی به هیچ وجه برای هیدگر دینی نیستند. علاوه بر این، همه کنش‌های دینی در قصد خود از جهان فراتر نمی‌روند. آنها ممکن است یک مفهوم جدید در جهان کشف کنند و چنین کشفی دقیقاً آن چیزی شود که قصد این کنش‌ها را پر می‌کند. در واقع تنها در زمینه ادیان خداپاورانه است که کسی می‌تواند از مکاشفه یا وحی الهی در پاسخ به کنش دینی انسان سخن بگوید. در بیرون از این زمینه مفهوم وحی^{۲۶} بی‌اهمیت می‌شود و مفاهیم کشف^{۲۷} یا آشکارسازی^{۲۸} برجسته می‌شوند (Mohanty 1986).

۳-۶. ارزیابی بنیادین بودن کنش دینی در انسان

به گفته شلر، بنیادی‌ترین اصل در همه پدیدارشناسی‌های دین این است که انسان، صرف نظر از مرحله تحول دینی‌اش، همیشه و از همان ابتدا در جستجوی قلمروی هستی‌شناسانه-ارزش‌شناسانه بوده است که به کلی با دنیای تجربی متفاوت باشد، یعنی جستجو برای نقطه تحول دیدگاه انسان به دیدگاه دینی کاری بیهوده است. دین به شکل متجانس تکامل یافته است، نه به شکل نامتجانس. این یک دلیل برای دفاع از منحصر به فرد بودن کنش دینی و تحویل‌ناپذیر بودن آن به هر نوع کنش دیگر است. دلیل کاملاً متفاوت دیگر این است که گفته شود این انحصار و تحویل‌ناپذیری نتیجه ضروری متناهی بودن سوژه انسانی است. شلر می‌گوید کنش‌های دینی ذاتاً به آگاهی انسانی متعلق هستند؛ نه به این خاطر که انسان در معنایی استنتاجی-تجربی انسان است، بلکه به این علت که یک آگاهی متناهی است (Scheler 2017, 248-249). چگونه کسی جز از طریق یک تعمیم استنتاجی-تجربی می‌تواند بگوید که انسان در تمام اعصار و اقالیم دینی بوده است؟ مسلماً عدم وجود جهان‌بینی‌های دینی در یک جامعه بشری غیرقابل تصور نیست، و اگر از روش هوسرل یعنی «تغییر آزاد تخیل»^{۲۹} استفاده کنیم، می‌توانیم این گزاره شلر را رد کنیم که کنش‌های دینی اساساً به ماهیت انسان از آن لحاظ که یک آگاهی متناهی است تعلق دارند. در بهترین حالت ممکن است با این گزاره موافق باشیم که یک آگاهی متناهی باید با استعلا و قصدیت توصیف شود، اما این که این استعلا لزوماً دینی باشد معتبر به نظر نمی‌رسد. در واقع یک پدیدارشناسی کنش دینی نباید وظیفه بزرگ‌تری همچون تعیین ماهیت انسان را انجام دهد. وظیفه متواضعانه آن تعیین ویژگی‌های اساسی کنش‌های دینی است (Mohanty 1986, 36).

۷. نتیجه‌گیری

شلر با نقد تفکر مدرن و پوزیتیویسم، کنش دینی را، که مرتبط با بعد معنوی انسان است، بررسی می‌کند و سعی دارد همبستگی غایی الوهیت در انسان با خود امر الوهی را نشان دهد. او یک پدیدارشناس واقع‌گرا است، که به بیش ذات‌نگر معتقد است، یعنی درک شهودی بی‌واسطه از ذات ابژه. او برای تبیین شناخت شهودی، مفاهیم بدیهی را گسترده‌تر از مفاهیم بدیهی منطقی می‌شمرد. او در رد اعتبار شناخت مستقیم و بی‌واسطه با کانت

مخالفت می‌کند و قائل به شناختی شهودی و بی‌واسطه از ابژه است. از نظر شلر، عاطفه جایگاه ویژه‌ای در شناخت دارد که در دوران مدرن مغفول واقع شده است.

شلر کنش دینی را در پدیدارشناسی دین محور قرار می‌دهد و سه ویژگی برای آن بیان می‌کند. کنش دینی از جهان فراروی می‌کند؛ تنها امر الوهی کنش دینی را پر می‌کند و امر الوهی پیشاپیش وجود دارد که کنش دینی به آن قصد می‌کند. همچنین کنش دینی یک کنش منحصر به فرد و متفاوت از کنش‌های دیگر انسان است. کنش دینی ذاتاً بخشی جدایی‌ناپذیر از آگاهی انسان و بُعدی بنیادین و ذاتی از ابعاد اوست.

او معتقد است کنش دینی، البته نه به شکل یک برهان به معنای متداول آن، راهی برای اثبات وجود خدا و شناخت اوست. از نظر او، کنش دینی مطلق و مقدس بودن خداوند را نشان می‌دهد و صفات دیگر نیز از طریق تمثیل برای انسان آشکار می‌شوند.

اما تلاش شلر در تبیین کنش دینی و ویژگی‌ها و کارکردهای آن خالی از چالش‌های عمیق نیست. این که ابژه کنش دینی خدایی باشد که از این طریق اثبات می‌شود مورد نقد قرار گرفته است. از سوی دیگر، این که فقط خدا به مفهوم خدای ادیان ابراهیمی ابژه کنش دینی باشد نیاز به تفحص و توجه بیشتر دارد. فراروی کنش دینی از جهان و بنیادی بودن این کنش برای انسان نیز از دیگر مشخصه‌های کنش دینی است که مورد نقد واقع شده است. همه کنش‌هایی که قصد فراروی از جهان را دارند لزوماً دینی محسوب نمی‌شوند و همه کنش‌های دینی نیز لزوماً قصد فراروی از جهان را ندارند. همچنین بنیادی بودن کنش دینی در انسان را از لحاظ تاریخی نمی‌توان دقیقاً تأیید کرد.

کتاب‌نامه

- اشپیگلبرگ، هربرت، و کارل شومان. ۱۳۹۱. *جنبش پدیدارشناسی: درآمدی تاریخی*، ج. ۱. ترجمه مسعود علیا. تهران: مینوی خرد.
- خاتمی، محمود. ۱۳۸۸. *پدیدارشناسی دین*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- دیویس، زکری، و آنتونی استنبایک. ۱۳۹۳. *ماکس شلر*. ترجمه فرزاد جابرالانصار. تهران: ققنوس.
- کوستنابام، پیتر. ۱۳۹۴. «ماکس شلر»، صص. ۱۱-۳۵، در *ماکس شلر و پدیدارشناسی*. تهران: خوارزمی.

Arp, R. 2000. 'Freud's Wretched Makeshift and Scheler's Religious Act.' *Journal of Philosophical Research* 25: 405-429.

- Husserl, E. 2012. *Ideas: General Introduction to Pure Phenomenology*. London and New York: Routledge.
- Leeuw, G. V. de. 1963. *Religion in Essence and Manifestation: A Study in Phenomenology*. Translated by J. E. Turner. New York & Evanston: Harper & Row.
- Mohanty, J. N. 1986. 'Phenomenology of Religion and Human Purpose,' pp. 31-47, in *Religion and Human Purpose*. Dordrecht: Springer.
- Scheler, M. 2017. *On the Eternal in Man*. London and New York: Routledge.
- Stegmüller, W. 2012. *Main Currents in Contemporary German, British, and American Philosophy*. Springer Science & Business Media.

یادداشت‌ها

1. *Vom Ewigen im Menschen / On the Eternal in Man*

2. Probleme der Religion / problem of religion

۳. Gegebenheit/Givenness، دادگی اصطلاحی مهم در سنت پدیدارشناسی است که شلر و سایر پدیدارشناسان برای نامیدن چیزی به کار می‌برند که در کنشی معین تجربه می‌شود. دادگی همبسته عینی کنش قصدی است. شخص قصد می‌کند و چیزی، عینی یا معنایی داده می‌شود. هر متعلق شیوه حصول و دادگی خاص خود را دارد. مثلاً درخت یک متعلق بصری است و از حیث دیداری پدیدارشناسی می‌شود؛ در مقابل موسیقی یک متعلق شنیداری است و در شیوه دادگی خاص خودش پدیدارشناسی شده و ذات آن شهود می‌شود. همین قاعده بر همه انواع اعیان و اشیاء دیگر اعم از متعلق‌های فیزیکی، ذهنی، خیالی، فرهنگی، اجتماعی، منطقی و غیره نیز جاری است. بنابراین مقصود شلر این است که کنش دینی نیز در میان دیگر اعیان و اشیاء، شیوه‌ای خاص از دادگی دارد و باید در همان شیوه خاص خودش پدیدارشناسی شود.

4. reconstructive phenomenology / Rekonstruktive Phänomenologie

5. essential phenomenology / Wesentliche phänomenologie

۶. پدیدارشناسی ذات‌نگر همان پدیدارشناسی ماهوی (eidetic phenomenology) است که هوسرل به دنبال آن بود. (essential phenomenology) در فارسی هم به پدیدارشناسی ذات‌نگر و هم به پدیدارشناسی ماهوی ترجمه شده است؛ اما برای برجسته شدن اختصاص این اصطلاح به شلر، پدیدارشناسی ذات‌نگر مناسب‌تر است.) در پدیدارشناسی ماهوی به پدیدارها تنها به نحو عقلانی نگریسته می‌شود و ارتباط منطقی میان آنها لحاظ می‌گردد؛ اما در پدیدارشناسی بازساز جنبه‌های عاطفی

نیز در کنار جنبه عقلانی قرار می‌گیرد. در واقع پدیدارشناسی بازساز، بازسازی پدیدارهای آگاهی است، اما نه به نحو صرفاً عقلانی. پدیدارشناسی بازساز از اضافات شلر به پدیدارشناسی است که از آن جهت ورود به بحث همدلی (sympathy) بهره می‌گیرد.

۷. Intentionality/Intentionalität، (به قصدیت یا حیث التفاتی ترجمه شده است) مفهومی است که برنتانو مطرح کرد و هوسرل نیز آن را در پدیدارشناسی به کار می‌گیرد. هوسرل معتقد است «ادراک همواره ادراک چیزی است». این خالی نبودن ادراک از امر مورد ادراک را در اصطلاح پدیدارشناسی قصدیت می‌گویند.

۸. Fulfill/Erfüllen (پر کردن). آگاهی همواره آگاهی از چیزی است، این «چیز» قصد آگاهی را پر می‌کند.

9. sui generis

10. given in the act / auf frischer Tat gegeben

۱۱. person، شخص در فلسفه شلر با مفاهیمی در فلسفه‌های پیش از او که به جنبه درونی انسان اشاره دارند، نظیر سوژه (subject)، خود (ego)، ذهن (mind)، روان (psyche)، متفاوت است. موارد مذکور همگی بر قابلیت یا حالت خاصی در وجود انسان تأکید دارند، در حالی که شخص وحدت انضمامی کنش‌هایی از گونه‌ها و ماهیات متفاوت است.

12. totally other / ganz anders

13. essentially incomparable / im wesentlichen unvergleichlich

14. rational metaphysical / rational-metaphysisch

15. natural/natürlich

16. positive/positiv

17. absolute being / ens a se

18. relative being / relatives Sein

19. religious act / religiöser Akt

20. the real / das Wirkliche

21. the true / das Wahre

22. analogy/Analogie

۲۳. نوئیسس (Noesis) و نوئما (Noema) دو اصطلاح در پدیدارشناسی هستند که هوسرل آنها را به ترتیب جهت اشاره به انواع جریان آگاهی و محتوای آگاهی به کار می‌گیرد. نوئیسس یک مدل ویژه از آگاهی است که متضمن جریان آن است، مثل فکر کردن من، درک کردن من، یا به خاطر آوردن من؛ نوئما نیز عینیت‌های وابسته به نوئیسس است که من درباره آنها فکر می‌کنم یا آنها را درک می‌کنم. پدیدارشناسی به توصیف عینیت‌ها نه چنان که در علوم تجربی مطرح است، بلکه عینیت‌هایی که در

آگاهی شکل گرفته توجه می‌کند. این توصیف بر اساس رابطه میان ابژه و سوژه است. ذهن با ادراک و طبقه‌بندی عینیت کسب شده و بر اساس دریافت پدیده‌ها که مرتبط است با معنای ذاتی پدیده‌ها و تجربیاتی که به صورت زیست شده کسب شده‌اند، چیزی از خود به آن می‌افزاید و توصیف این عینیت که تنها در آگاهی مندرج است مورد توجه پدیدارشناسی است. انواع کنش‌ها مثل درک کردن، به خاطر آوردن و... (و در موضوع مورد بحث ما، کنش دینی) تنها به وسیله تحقیقاتی که در داده‌های نوعی مورد تجربه هستند می‌توانند توصیف شوند. به این ترتیب توسط معنابخشی، آگاهی و مندرجات و معنای آن روشن می‌شود. بنابراین نوئما و نوئسیس دو سیمای مکمل هستند که به وظایف روشن‌شناختی پدیدارشناسی وابسته می‌شوند.

24. care/Sorge

25. anxiety/Angst

26. revelation/Offenbarung

27. discovery/Entdeckung

28. disclosure/Offenlegung

29. free imaginative variation / freie imaginative Variation

